

مریم مقدس الگوی مادر مسیحی

جهت پرورش و رشد ایمانی و مسیحی آنها باید اهمیت فراوانی را اختصاص دهد. خصوصیت دیگری که مریم بر حسب انجیل دارا می باشد، عبارت است از هدایت و راهنمایی مردم بسوی عیسی مسیح نجات دهنده عالم.

مریم سعی می کند تا اینکه هیچ انسانی از فیض نجات ابدی و زندگی جاودانی که توسط سرور و خداوندمان عیسی مسیح امکان پذیر گردید محروم نماند. نقش او بعنوان هدایت کننده مردم بسوی عیسی نجات دهنده در عروسی قانای جلیل به نحوی بسیار زیبا تجلی میابد. او به خدمتگزاران جشن عروسی فرمود: "هر چه او به شما میگوید انجام دهید" (انجیل یوحنا باب ۲ آیه ۵).

امروز نیز یک مادر مسیحی وظیفه دارد تا همانند مریم عذرا و پاک از راه دعا و رفتار نیک و محبت آمیز اعضای خانواده خود را بسوی عیسی مسیح هدایت نماید. وای بر مادری که در اثر اعمال بد و سیرت ناشایست وی باعث گمراهی فرزندان خود شود، ایشان روز آخرت باید پاسخ اعمال خود را بدهند. بر طبق تعالیم کلیسا، پس از اینکه مریم مقدس پسر محبوب خود را تا پای صلیب متابعت نمود و در رنج و مرگ او شریک گردید با فیضی مخصوص از جانب خدا بعد از انتهای مسیر زندگیش روی زمین به طرز معجزه آسا به آسمان انتقال یافت و در جلال شکوه عیسی مسیح سهیم گشت. هر مادر مسیحی نیز از مریم باید یاد بگیرد تا در حین مواجه شدن با مشکلات و سختیهای زندگی به عیسی روی صلیب نگاهی پر از ایمان و امید داشته باشد و از این راه قلباً و روحاً در رنج و مرگ او شرکت نماید تا اینکه از فیض رستاخیز او نیز بهره مند شود.

در این خصوص پولس رسول میگوید: "به عقیده من درد و رنج کنونی ما ابداً با جلالی که در آینده برای ما ظاهر میشود قابل مقایسه نیست" (رساله به رومیان باب ۸ آیه ۱۸).

دوستان گرامی، به مناسبت فرا رسیدن ماه می (۱۱ اردیبهشت - ۱۰ خرداد) ماهی که جهت ابراز محبتمان به مادر همه ایمانداران اختصاص داده شد، می خواهیم با شما مادران گرامی درباره حضرت مریم بعنوان نمونه مادر صحبت نمایم.

می شود گفت که مادر در همه فرهنگها و تمدنهای ملتهای جهان بعنوان نمادی از دلسوزی، وفاداری و فداکاری شناخته شده است. همیشه گفته شده پشت هر مرد موفق و کامیاب زنی با اخلاص و ایثار ایستاده است. چهره ایکه انجیل مقدس از مریم ترسیم می کند دارای چندین خصوصیت می باشد که در رأس این خصوصیتها، شنیدن کلام خدا و اطاعت از آن است.

زمانیکه فرشته جبرائیل مژده تولد مسیح را به مریم اعلام نمود، ایشان پس از اینکه متوجه شد که این تولد توسط روح القدس انجام خواهد گرفت با کمال ایمان آنرا قبول کرد. "اینک من کنیز خداوند هستم، همانطور که تو گفتی بشود". (انجیل لوقا باب ۱ آیه ۳۸)

امروز نیز هر مادر مسیحی باید همانند مریم مقدس به کلام خدای زنده گوش فرا دهد و آنرا در زندگی اش عمل نماید تا اینکه بعداً بتواند آنرا به فرزندانش منتقل نماید. بنا به تعالیم کلیسای مقدس مادر مسیحی اولین مربی دینی فرزندان خویش می باشد، ایشان چنانکه برای پرورش و نمو جسمانی و روانی اولاد خود تلاش می کند و زحمات زیادی را می کشد همچنین



تلاوت می شود ، شما را برای مشارکت در این مراسم عبادتی ساده و پر ثمر دعوت می کنم .

دعای حضرت مریم

درود بر تو ای مریم پر از نعمت خدا با توست ،

میان همه زنان تو خجسته هستی ،

و عیسی میوه درون تو خجسته است .

ای مریم مقدس مادر خدا ،

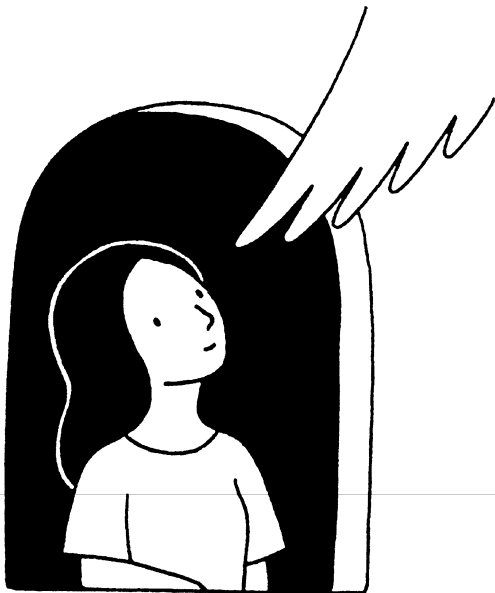
برای ما بیچارگان گناهکار ،

اکنون و در هنگام مرگ ما دعا کن . آمین

خدمتگزار شما

+ رمزی گرمو

اسقف اعظم کلیسای آشوری - کلدانی کاتولیک تهران



خصوصیت دیگر مریم بر حسب کتاب مقدس حضور پر فیض او در کلیسا (جماعت ایماداران) میباشد. لوقای قدیس نویسنده کتاب «کارهای رسولان» به ما یادآوری می کند که پس از صعود خداوند ما عیسی مسیح به آسمان مریم با زنان دیگر همراه با رسولان دور هم جمع شده بودند تا وقت خود را صرف دعا نمایند و در انتظار نزول روح القدس بر آنها بسر می بردند. (کارهای رسولان باب ۱ آیه ۱۴)

با تعمق در متن فوق ، آنچه که در وحله اول به ذهن خطور میکند این است که حضور مریم در کلیسا یعنی قوم جدید خدا نشانه اتحاد و همبستگی او با این قوم می باشد. چنانکه مریم عیسی را کاملاً همراهی کرد و اولین کسی بود که به او ایمان آورد همچنین ایشان از آغاز زندگی و مأموریت بشارتی کلیسا که با روز پنتیکاست (نزول روح القدس) مصادف بود با رسولان و دیگر ایمانداران دیده میشود ، تا اینکه توسط دعایش کلیسا را همراهی کرده و ایمان او را تقویت و بارور سازد ، بهمین دلیل مریم باکره بعنوان مادر کلیسا شناخته شد. امروز نیز مادران مسیحی همانند مریم باید در کلیسا حضور فعال داشته باشند ، آنها بخشی بسیار مهم و با ارزش از کل اعضای کلیسا تشکیل میدهند. مادران مسیحی باید نسبت به مأموریتی که دارند جهت رونق بخشیدن و جلو بردن رسالت نجاتبخش کلیسا در جهان امروز واقف و آگاه باشند. خوشبختانه تاریخ کلیسا به ما نشان می دهد که مادران بسیار مقدسی و نمونه پیدا شدند که از راه فداکاری و از خود گذشتگی و شهادت زندگی محبت مسیح را به دیگران رساندند ، بسیاری از آنها نیز باعث شدند تا فرزندانشان راه زندگی روحانی را انتخاب کنند و خود را بعنوان کشیش یا راهبه وقف کلیسا نمایند.

خوشبحال چنین مادران ، روز آخرت پاداش آنها بسیار بزرگ و فرح بخش خواهد بود. خدا را شکر و سپاس می گوئیم برای همه گروه های بانوان که امروزه در کلیساهای ما در ایران فعالیت میکنند. خدمتی که این مادران عزیز و مهربان انجام می دهند و منجر به گسترش فرهنگ محبت و مشارکت می گردد قابل ستایش و تحسین است . از مریم مقدس ، شفیع مادران بخواهیم تا با دعای خود این گروه ها را تقویت کرده ، بین آنها روابط دوستی ، همکاری و اتحاد را ایجاد کند تا در روند اتحاد کلیساهای مسیح در کشورمان پیشگام باشند.

چنانکه می دانید یکی از زیباترین و فیض بخش ترین عبادتهای ما برای مریم مادر کلیسا تلاوت دعای «تسبیح» اوست که در طول ایام ماه «می» در کلیسای حضرت یوسف و حضرت مریم

بسیاری از مردم کتاب "شاهزاده کوچولو" اثر "اگزوپری" (آنتوان دو سنت اگزوپری) را می شناسند. اما شاید همه ندانند که او خلبان جنگی بود و با نازیها جنگید و کشته شد. قبل از شروع جنگ جهانی دوم اگزوپری در اسپانیا با دیکتاتوری فرانکو می جنگید. او تجربه های حیرت آور خود را در مجموعه ای به نام لبخند گردآوری کرده است. در یکی از خاطراتش می نویسد که او را اسیر کردند و به زندان انداختند او که از روی رفتارهای خشونت آمیز نگهبانان حدس زده بود که روز بعد اعدامش خواهند کرد می نویسد: «مطمئن بودم که مرا اعدام خواهند کرد به همین دلیل به شدت نگران بودم. جیبهایم را گشتم تا شاید سیگاری پیدا کنم که از زیر دست آنها که حساسی لباسهایم را گشته بودند در رفته باشد یکی پیدا کردم و با دست های لرزان آن را به لبهایم گذاشتم ولی کبریت نداشتم. از میان نرده ها به زندانبانم نگاه کردم. او حتی نگاهی هم به من نینداخت درست مانند یک مجسمه آنجا ایستاده بود. فریاد زدم "هی رفیق کبریت داری؟" به من نگاه کرد شانه هایش را بالا انداخت و به طرفم آمد. نزدیک تر که آمد و کبریتش را روشن کرد بی اختیار نگاهش به نگاه من دوخته شد.

لبخند زدم و نمی دانم چرا؟ شاید از شدت اضطراب، شاید به خاطر این که خیلی به او نزدیک بودم و نمی توانستم لبخند نزنم. در هر حال لبخند زدم و انگار نوری فاصله بین دلهای ما را پر کرد. می دانستم که او به هیچ وجه چنین چیزی را نمی خواهد ولی گرمای لبخند من از میله ها گذشت و به او رسید و روی لبهای او هم لبخند شکفت. سیگارم را روشن کرد ولی نرفت و همانجا ایستاد و مستقیم در چشمهایم نگاه کرد و لبخند زد من حالا با علم به اینکه او نه یک نگهبان زندان که یک انسان است به او لبخند زدم. نگاه او حال و هوای دیگری پیدا کرده بود ...

پرسید: "بچه داری؟" با دستهای لرزان کیف پولم را بیرون آوردم و عکس اعضای خانواده ام را به او نشان دادم و گفتم: "آره اینهاش" او هم عکس بچه هایش را به من نشان داد و درباره نقشه ها و آرزوهایی که برای آنها داشت برایم صحبت کرد. اشک به چشمهایم هجوم آورد. گفتم که می ترسم دیگر هرگز خانواده ام را نبینم. دیگر نبینم که بچه هایم چطور بزرگ می شوند. چشم های او هم پر از اشک شدند. ناگهان بی آنکه حرفی بزند قفل در سلول مرا باز کرد و مرا بیرون برد. بعد هم مرا بیرون زندان و جاده پشتی آن که به شهر منتهی می شد هدایت کرد! نزدیک شهر که رسیدیم تنهایم گذاشت و برگشت بی آنکه کلمه ای حرف بزند!

یک لبخند زندگی مرا نجات داد!

بله لبخند بدون برنامه ریزی؛ بدون حساسگری؛ لبخندی طبیعی زیباترین پل ارتباطی آدم هاست.

ما لایه هایی را برای حفاظت از خود می سازیم. لایه مدارج علمی و مدارک دانشگاهی، لایه موقعیت شغلی و این که دوست داریم ما را چگونه ببینند که نیستیم.

زیر همه این لایه ها من حقیقی و ارزشمند نهفته است. من ترسی ندارم از این که آن را روح بنامم من ایمان دارم که روح های انسان ها است که با یکدیگر ارتباط برقرار می کنند و این روح ها با یکدیگر هیچ خصومتی ندارد. متأسفانه روح ما در زیر لایه هایی ساخته و پرداخته خود ما که در ساخته شدنشان دقت هولناکی هم به خرج می دهیم ما را از یکدیگر جدا می سازند و بین ما فاصله هایی را پدید می آورند و سبب تنهایی و انزوایی ما می شوند.

داستان اگزوپری داستان لحظه جادویی پیوند دو روح است که آدمی به هنگام عاشق شدن و نگاه کردن به یک نوزاد این پیوند روحانی را احساس می کند. وقتی کودکی را می بینیم چرا لبخند می زنیم؟ چون انسان را پیش روی خود می بینیم که هیچ یک از لایه هایی را که نام بردیم روی "من" طبیعی خود نکشیده است و با همه وجود خود و بی هیچ شائبه ای به ما لبخند می زند و آن روح کودکانه درون ماست که در واقع به لبخند او پاسخ می دهد.

به قول ویکتور هوگو که می گوید:

لبخند کوتاهترین فاصله بین دو نفر است و نزدیک ترین راه برای تسخیر دلهای!

اما حالا یک کف دست خاک وجود دارد که خدا به او اجازه داده
نفس بکشد
ببیند ، بشنود ، بفهمد ، جان داشته باشد.
یک مشت خاک که اجازه دارد عاشق بشود ،
انتخاب کند ، عوض بشود ، تغییر کند.
وای ، خدای بزرگ! من چقدر خوشبختم. من همان خاک انتخاب
شده هستم
همان خاکی که با بقیه خاک ها فرق می کند
من آن خاکی هستم که خدا از نفسش در آن دمیده
من آن خاک قیمتی ام
که می خواهم تغییر کنم ... انتخاب کنم
وای بر من اگر همین طور خاک باقی بمانم
الهی توفیقم ده که بیش از طلب همدردی ، همدردی کنم ...
بیش از آنکه مرا بفهمند ، دیگران را درک کنم
بیش از آنکه دوستم بدارند ، دوست بدارم
«زیرا در عطا کردن است که می ستانیم و در بخشیدن است
که بخشیده می شویم»



دل بسته ی کفشهایم بودم. کفش هایی که یادگار سال های نو
جوانی ام بودند
دل نمی آمد دورشان ببندازم. هنوز همان ها را می پوشیدم
اما کفش ها تنگ بودند و پایم را می زدند
قدم از قدم اگر بر می داشتم زخمی تازه نصیبم می شد
سعی می کردم کمتر راه بروم زیرا که رفتن دردناک بود
می نشستم و زانوهایم را بغل می گرفتم
و می گفتم: چقدر همه چیز دردناک است
چرا خانه ام کوچک است و شهرم و دنیایم
می نشستم و می گفتم: زندگی بوی ملالت می دهد و تکرار.
می نشستم و می گفتم: خوشبختی تنها یک دروغ قدیمی است
می نشستم و به خاطر تنگی کفشهایم جایی نمی رفتم
قدم از قدم بر نمی داشتم ... می گفتم و می گفتم
... پارسایی از کنارم رد شد
عجب! پارسا پا برهنه بود و کفشی بر پا نداشت
مرا که دید لبخندی زد و گفت: خوشبختی دروغ نیست
اما شاید تو خوشبخت نشوی زیرا خوشبختی خطر کردن است
و زیباترین خطر ... از دست دادن
تا تو به این کفش های تنگ آویخته ای ... برایت دنیا کوچک است
و زندگی ملال آور.
جرات کن و کفش تازه به پا کن. شجاع باش و باور کن که بزرگتر
شده ای
روبه پارسا کردم ، پوزخندی زدم و گفتم: اگر راست می گویی پس
خودت چرا کفش تازه به پا نمی کنی تا پا برهنه نباشی؟
پارسا فروتنانه خندید و پاسخ داد: من مسافرم و تاوان هر سفرم
کفشی بود که هر بار که از سفر برگشتم تنگ شده بود و
پس هر بار دانستم که قدری بزرگتر شده ام
هزاران جاده را پیمودم و هزارها پای افزار را دور انداختم
تا فهمیدم بزرگ شدن بهایی دارد که باید آن را پرداخت
«حالا دیگر هیچ کفشی اندازه ی من نیست»
«وسعت زندگی هر کس به اندازه ی وسعت اندیشه ی اوست»
سر تا پای خودم را که خلاصه می کنم ، می شوم قد یک کف
دست خاک
که ممکن بود یک تکه آجر باشد توی دیوار یک خانه
یا یک قلوه سنگ روی شانه یک کوه
یا مشتی سنگ ریزه ، ته ته اقیانوس؛
یا حتی خاک یک گلدان باشد ؛ خاک همین گلدان پشت پنجره
یک کف دست خاک ممکن است هیچ وقت
هیچ اسمی نداشته باشد و تا همیشه ، خاک باقی بماند ، فقط خاک

معلم سر کلاس از آفرینش و رحمت های خدا گفت و بعد پرسید:

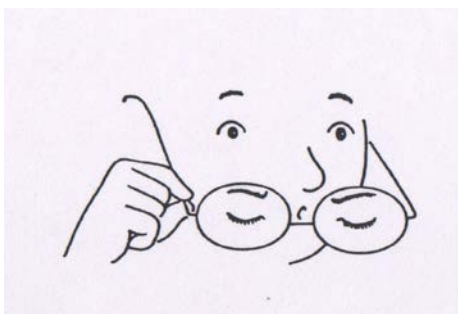
بچه ها راستی ، اگر خدا بودید چه می کردید؟

به جواب دو نفر از ایشان توجه کنید ..

- اگر من خدا بودم کاری می کردم مردم کمتر حیوانات را شکار کنند. اگر من خدا بودم کاری می کردم که بیخ های قطبی آب نشوند. کاری می کردم که گیاهان زیاد شوند. کاری می کردم که آلودگی این جهان کم بشه و انسان ها را کم می کردم. کاری می کردم تا لایه ی اوزن سوراخ نشود و جهان همیشه بماند. کاری می کردم تا انرژی های هسته ای از بین بروند و مردم کمتر در جهان بمیرند. کاری می کردم تا صلح در تمام جهان باشد. اگر من خدا بودم انسان ها را می بخشیدم. و کاری می کردم تا در جهان کشورها نباشند و همه یک کشور باشند.

- من اگر خدا بودم چیزهایی را می آفریدم که برای آرامش و سهل کردن کار انسان یعنی پسرم یا فرزندانم می آفریدم. مثلاً هیچ وقت مار یعنی شیطان را نمی آفریدم که فرزندانم را گمراه کند ؛ درختان زیبا گل های رنگارنگ حیوان هایی که به فرزندانم هیچ آسیبی نزنند. من اگر خدا بودم از همان اول آن عقل و فکر را به انسان می دادم تا دیگر شیطانی وجود نداشته باشد تا فرزندم را به گناه وسوسه کند. من انسان را خیلی زیبا می آفریدم و کاری می کردم اصلاً در این دنیا گناه نباشد.

*بعضی اوقات از گفتار و رفتار دوستی صمیمی رنجش به دل می گیرید.
درحالی که اگر عشق و ایثار راستین در خانه دلتان آشیا کند ، رفتار و
گفتار ناصواب دیگران ابداً به دیدگاهتان تأثیر نمی گذارد.*



نه مرادم نه مریدم
نه پیامم نه کلامم
نه سلامم نه علیکم
نه سپیدم نه سیاهم
نه چنانم که تو گویی
نه چنینم که تو خوانی
و نه آنگونه که گفتند و شنیدی
نه سمائم نه زمینم
نه به زنجیر کسی بسته ام و برده دینم
نه سرابم
نه برای دل تنهایی تو جام شرابم
نه گرفتار و اسیرم
نه حقیرم
نه فرستاده پیرم
نه به هر خانقه و مسجد و میخانه فقیرم
نه جهنم نه بهشتم
چنین است سرشتم
این سخن را من از امروز نه گفتم ، نه نوشتم
بلکه از صبح ازل با قلم نور نوشتم ...
گر به این نقطه رسیدی
به تو سر بسته و در پرده بگویم
تا کسی نشنود این راز گهربار جهان را
آنچه گفتند و سرودند تو آنی
خود تو جان جهانی
گر نهانی و عیانی
تو همانی که همه عمر به دنبال خودت نعره زانی
تو ندانی که خود آن نقطه عشقی
تو خود اسرار نهانی
تو خود باغ بهشتی
تو به خود آمده از فلسفه چون و چرایی
به تو سوگند
که این راز شنیدی و نترسیدی و بیدار شدی در همه افلاک
بزرگی
نه که جُزئی
نه که چون آب در اندام سَبوئی
تو خود اویی به خود آی
تا در خانه متروکه هر کس ننشینی و
بجز روشنی شعشعه پرتو خود هیچ نبینی
و گل وصل بچینی ...

آموخته ام که با پول می شود خانه خرید ولی آشیانه نه، رختخواب
خرید ولی خواب نه، ساعت خرید ولی زمان نه،
می توان مقام خرید ولی احترام نه،
می توان کتاب خرید ولی دانش نه، دارو خرید ولی سلامتی نه، خانه
خرید ولی زندگی نه و بالاخره ،
می توان قلب خرید، ولی عشق را نه.

آموخته ام ... که تنها کسی که مرا در زندگی شاد می کند کسی
است که به من می گوید: تو مرا شاد کردی
آموخته ام ... که مهربان بودن، بسیار مهم تر از درست بودن است
آموخته ام ... که هرگز نباید به هدیه ای از طرف کودکی، نه گفت
آموخته ام ... که همیشه برای کسی که به هیچ عنوان قادر به کمک
کردنش نیستم دعا کنم
آموخته ام ... که مهم نیست که زندگی تا چه حد از شما جدی
بودن را انتظار دارد، همه ما احتیاج به دوستی داریم که لحظه ای با
وی به دور از جدی بودن باشیم
آموخته ام ... که گاهی تمام چیزهایی که یک نفر می خواهد، فقط
دستی است برای گرفتن دست او، و قلبی است برای فهمیدن وی
آموخته ام ... که راه رفتن کنار پدرم در یک شب تابستانی در
کودکی، شگفت انگیزترین چیز در بزرگسالی است
آموخته ام ... که زندگی مثل یک دستمال لوله ای است، هر چه به
انتهایش نزدیکتر می شویم سریعتر حرکت می کند
آموخته ام ... که پول شخصیت نمی خرد
آموخته ام ... که تنها اتفاقات کوچک روزانه است که زندگی را
تماشایی می کند
آموخته ام ... که خداوند همه چیز را در یک روز نیافرید. پس چه
چیز باعث شد که من ببندیشم می توانم همه چیز را در یک روز به
دست بیاورم
آموخته ام ... که چشم پوشی از حقایق، آنها را تغییر نمی دهد
آموخته ام ... که این عشق است که زخمها را شفا می دهد نه زمان
آموخته ام ... که وقتی با کسی روبرو می شویم انتظار لبخندی
جدی از سوی ما را دارد
آموخته ام ... که هیچ کس در نظر ما کامل نیست تا زمانی که
عاشق بشویم
آموخته ام ... که زندگی دشوار است، اما من از او سخت ترم
آموخته ام ... که فرصتها هیچ گاه از بین نمی روند، بلکه شخص
دیگری فرصت از دست داده ما را تصاحب خواهد کرد
آموخته ام ... که آرزویم این است که قبل از مرگ مادرم یکبار به او
بیشتر بگویم دوستش دارم

آموخته ام ... که لبخند ارزانترین راهی است که می شود با آن، نگاه
را وسعت داد

چارلی چاپلین

مولانا جلال الدین رومی بلخی

و مریم تمام این امور را در خاطر خود نگاه می داشت [انجیل لوقا ۲: ۵۱]

کار دینال نیومن درباره دعای تسبیح چنین گفت: دعای تسبیح حضرت مریم همان قانون ایمان است که به صورت دعا ارائه شده است.

دعای تسبیح متشکل از دعای ای پدر ما و دعای درود به تو ای مریم و دعای فر و شکوهمندی می باشد، که از کلام خدا اقتباس شده اند.

رازهایی که در خلال دعای تسبیح حضرت مریم اعلام می شوند شامل چهار دسته متمایز هستند:

رازهای شادمانی ، رازهای نور ، رازهای اندوه و رازهای شکوه .

هر کدام از این چهار دسته متشکل از پنج راز می باشند ، که به پنج مرحله زندگی مسیح اشاره دارند. در صورتی که یک ایماندار هر کدام از رازها را با قرائت متن مربوطه در کلام خدا مورد تعمق قرار دهد ، می تواند ارتباط بین این مراحل زندگی مسیح را با زندگی روزانه خودش دریابد و به معنی حیات خویش پی ببرد.

در دو راز چهارم و پنجم از رازهای شکوه که عبارتند از انتقال حضرت مریم به آسمان و تاج گذاری حضرت مریم در آسمان ، می توان این حقایق را دریافت :

انتقال حضرت مریم به آسمان رازیست که با آن به انتقال پس از مرگ همه ایمانداران اشاره شده است . ایماندارانی که از هم اکنون با دعا و امیدشان خود را به سوی خدا برافراشته اند ، پس از مرگ نیز به سوی او انتقال می یابند.

جلال پس از مرگ مریم و همه قدیسین برحسب کلام مسیح ، از آن همه کسانی است که کلام خدا را در زندگی روزانه شان به کار گرفته و در جستجوی انجام اراده پدر و یا همان استقرار ملکوت در اطرافشان بوده اند.

کلیسا امتی است که از طریق ایمان به مسیح ، به نجات خوانده شده است . دعای تسبیح ما را به سوی داشتن یک شناخت عمیقتر از مسیح و از مفهوم نجات هدایت می کند.

نفرتی که با خود حمل می کنیم ، مثل تکه ای ذغال افروخته در قلب ماست و بیشتر به خود ما آسیب می رساند تا به دیگران.

(لاوانا بلک ول)

اخبار و تقویم کلیسایی

- سه شنبه ۱۰ خرداد ۹۰ = ۳۱ می ۲۰۱۱، پایان ماه حضرت مریم نماز در کلیسای حضرت مریم ساعت ۵ بعدازظهر برگزار می گردد.

- پنجشنبه ۱۲ خرداد ۹۰ = ۲ ژوئن ۲۰۱۱، عید صعود مسیح به آسمان نماز قربانی مقدس در کلیساهای یوسف و مریم ساعت ۱۰ صبح برگزار می گردد.

رساله: اول تیموتائوس فصل ۱ آیه ۱۸ الی فصل ۲ آیه ۱۵
انجیل: لوقا فصل ۲۴ آیه ۳۶ الی ۵۳

- یکشنبه ۱۵ خرداد ۹۰ = ۵ ژوئن ۲۰۱۱، یکشنبه بعد از صعود و هفتم رستاخیز

رساله: فیلیپیان فصل ۱ آیه ۲۷ الی فصل ۲ آیه ۱۱
انجیل: مرقس فصل ۱۶ آیه ۹ الی ۲۰

-یکشنبه ۲۲ خرداد ۹۰ = ۱۲ ژوئن ۲۰۱۱، عید پنطیکاست (نزول روح القدس)

رساله: اول قرنتیان فصل ۱۲ آیه ۱ الی ۲۷
انجیل: یوحنا فصل ۱۴ آیه ۱۵ و ۱۶ و ۲۵ و ۲۶ الی بابت ۱۵ آیه ۲۶ الی فصل ۱۶ آیه ۱۵

-جمعه ۲۷ خرداد ۹۰ = ۱۷ ژوئن ۲۰۱۱، جمعه طلا (اولین معجزه رسولان)

-شنبه ۲۸ خرداد ۹۰ = ۱۸ ژوئن ۲۰۱۱، عید مار اپریم

-یکشنبه ۲۹ خرداد ۹۰ = ۱۹ ژوئن ۲۰۱۱، یکشنبه دوم رسولان

رساله: اول قرنتیان فصل ۵ آیه ۶ الی ۱۱
انجیل: لوقا فصل ۷ آیه ۳۱ الی ۵۰

-پنجشنبه ۲ تیر ۹۰ = ۲۳ ژوئن ۲۰۱۱، عید قربانی مقدس ساعت ۵ بعدازظهر در کلیسای حضرت یوسف برگزار می گردد.

رساله: اول قرنتیان فصل ۱۱ آیه ۲۳ الی ۳۰
انجیل: یوحنا فصل ۶ آیه ۵۱ الی ۶۴

-یکشنبه ۵ تیر ۹۰ = ۲۶ ژوئن یکشنبه سوم رسولان

رساله: اول قرنتیان فصل ۷ آیه ۱ الی ۷
انجیل: لوقا فصل ۱۰ آیه ۲۳ الی ۴۲